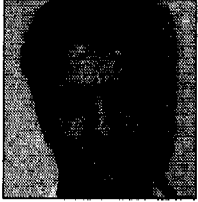


پروتستانتیسیم اسلامی و ایدئولوژی در ساختار فکری دکتر شریعتی

مذهب «افیون توده‌ها» و «آه مستضعفین» یا ایدئولوژی‌های بخش؟



مهدی شریعتی
بخش نخست

آن داده‌اند. در نتیجه بیشتر آنها که حقوق و جامعه خود را در خطر می‌دیدند، با اعتراض به مذهب نهادینه شده تلاش کردند تا با اتخاذ بینش جدیدی و در قالب مذهب نهادینه و رسمی، مذهبشان را از چنگ افراد و نهادها نجات دهند و یا این که منافع خود را بسط دهند. تاریخ جهان نمونه‌های زیادی را نشان می‌دهد که اقوام و ملیت‌ها و مذاهب چگونگی از تجربیات همدیگر بهره‌مند شده و به همین روش تاریخ علم و دانش نشان می‌دهد که علم و دانش انباشته‌هایی هستند. از خلاقیت انسان در ادوار و در جوامع مختلف و در فرهنگ‌های متفاوت. آنچه در تفحص علمی و در راه به دست آوردن دانش نقش اساسی را ایفا می‌کند و به تفحص و جست‌وجو جهت می‌دهد فرهنگ و ارزش‌های نهفته در فرهنگ‌هاست و بویژه در علوم اجتماعی - انسانی ارزش‌ها تعیین‌کننده اولین پرسش‌ها در تفحص و جست‌وجو هستند. هر چند که در علوم فیزیکی، طبیعی و... آن ارزش‌هایی می‌توانند در تفسیر نتایج تحقیقات تا آنجا که مربوط به منافع اجتماعی - اقتصادی افراد می‌شود نقش مهمی داشته باشند. برای نمونه در تحقیقات مربوط به آلودگی محیط، مصرف دارو، فقر و نوع کشتی، بیکاری، خشونت و دیگر مشکلات اجتماعی، ارزش‌ها نقش مهمی را در بیان نتایج تحقیقات علمی داشته و دارند و بانی تحقیقات تصمیم می‌گیرند که کدامین ارزش‌ها جهت را تعیین کنند و این واقعیتی است که در هر تحقیق و تفسیر و تجربه و تحلیل حتی در تحقیق و تفسیر مسائل مذهبی و عقیدتی وجود دارد. در این مورد هر چند متدلوژی مورد استفاده در تفسیر می‌تواند شکل اعتراضی به خود بگیرد و یا در دفاع و توجیه عمل کند، ولی آنچه جهت را مشخص می‌کند ارزش‌ها و تفسیر ارزش‌هاست که خود معلول جامعه، فرهنگ طبقات و امکانات

قرن هاست که ادیبان یکی پس از دیگری تلاش کردند تا با در نظر گرفتن شرایط جغرافیایی، تاریخ، جامعه و فرهنگ، امکانات و ارزش‌هایی را در جامعه تکوین دهند که بتواند تلاش مردم در راه تحقق آرمان ساختن یک جامعه خوب انسانی، واقعیت را به چالش بکشند. آنچه ادیان را از هم متمایز می‌کند ساختار ارزش‌ها در مقابله با و یا دفاع از واقعیت عینی است. ادیان ابراهیمی سامی، از موسی تا محمد (ص) حتی ادیان غیر ابراهیمی سامی مثل دین زرتشت جزء گروه ادیان یگانه‌پرست هستند که همیشه مخاطبشان گروه و جامعه بوده و یا صدور دستورات لازم را در قالب ارزش‌ها برای به وجود آوردن یک جامعه خوب ارائه داده‌اند. در این راستا رابطه بین فرد و جامعه یک رابطه علت و معلولی است و هر دو در تغییرات اجتماعی هم علت‌اند و هم معلول. در این رابطه دیالکتیکی، همان‌طور که فرد تحت تأثیر جامعه شکل می‌گیرد، جامعه هم متأثر از رفتار و کردار افراد انعطاف‌پذیر می‌شود. از دستورات دهگانه موسی که در حقیقت نهی از منکرات هستند و اصلاح یک جامعه نه‌چندان سالم را هدف قرار دادند، تا محبت عیسوی بدون نمونه در تاریخ دین یهود، تا حکم و شرع و فلسفه منظم و همه‌جانبه اسلام که به اقتضای زمان و فراتر از محدوده دین یهود و تداوم آن در مسیحیت جامعه ایده‌آلی را مراد دارد که هم فرد و هم جامعه موظفند در سوق دادن واقعیت به سوی ایده‌آل بکوشند. تاریخ ادیان بیانگر این حقیقت هستند که احکام و دستورات ادیان تاریخ اغلب اوقات و در ادوار مختلف مترادف با منافع و حقوق عده بخصوصی تلقی شده و آن عده بخصوص در حفاظت و نگهداری منافع خودشان از هر وسیله‌ای استفاده کرده و بیشتر یک وجه و پوشش مشروع هم به

اقتصادی - سیاسی است. هر چند که متدلوژی مورد استفاده در اعتراض به یک مذهب می‌تواند برای دیگر مذاهب مفید باشد، هدف و مقصد و پیامدها نمی‌تواند مشابه باشند. به عبارت دیگر اگر بتوان به عنوان مدل در مقابله با آنچه باید با آن مقابله شود در قالب‌های دیگر استفاده شود، پیامدها و نتایج به ندرت می‌تواند شبیه باشند. شیوه نقدی که در آن متد علمی جا افتاده و مورد اعتماد استفاده می‌شود از طریق ارزش‌ها، منافع طبقاتی و مواضع ایدئولوژیکی و عقیدتی هدف و جهت مشخص می‌شود. این که علم بتواند مستقل از ارزش‌ها جهت را مشخص کند و کورگورانه به دنبال علت و معلول برود یک فانتزی است، ولی اگر به حیثیت عالم و محقق پناه برده و از طریق عمق اخلاق و بسط استقلال فکری و عدم وابستگی طبقاتی، نقد و بررسی و تجزیه و تحلیل را پیش ببریم شرایط برای تفسیر عالمانه و نقد متعهد و بررسی همه‌جانبه و با در نظر گرفتن زمینه تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را شاید بتوانیم فراهم کنیم. آنچه که پوزیتیویسم را بی‌قید و بند و بی‌طرف می‌نماید نوع پرسش و طبیعت پرسش کردن است، در قالب این باور که واقعیت همان است که هست و آنچه هر منوتیک و رئالیسم انتقادی را قوت می‌بخشد نه طرفداری از وضع موجود، بلکه در مقابله با آن و در دفاع از گستاخی اندیشه است و گستاخی اندیشه در ادوار مختلف هم علت و هم معلول تغییرات اساسی بوده و بویژه در اروپا از اواسط قرن پانزدهم تا اوایل قرن هجدهم سه جنبش بزرگ که در مجموع می‌توان گفت قرون وسطی را از عصر روشنگری جدا می‌کند: اومانیسیم، پروتستانتیسیم و راسیونالیسم و همه کنجکاری‌ها و جنبش‌ها و اعتقادات کوچک و بزرگ دیگر به شیوه‌ای به این سه جنبش وابسته بود و یا به شیوه‌ای متأثر از این سه

پژوهش‌های تاریخی
دی و بهمن ۱۳۸۸
۱۲۲

بودند. در همین دوره بویژه از ۱۴۵۰ تا ۱۶۵۰ دوران قدرت استبدادی است که دولت و کلیسا همدست و سوار بر گرده مردم هستند. اعتراض او مانیم توانست تا به خلق یک بر خورد با دنیا، زمینه را برای رشد پروتستانیسیم و رنالیسم آماده کند.

زمینه پروتستان مسیحی

پس از پیدایش امپراتوری مسیحی در اوایل قرن چهارم میلادی، مسیحیت به عنوان یک مذهب رسمی دولتی با اتحاد استراتژیک کلیسا با ساختار سیاسی قادر به تسلط بر بیشتر نقاط دنیا و ملیت های مختلف شد. همان طور که تاریخ این اتحاد نشان می دهد توجه مذهبی غارت اموال مردم به طور مؤثر از طریق کلیسا صورت می گرفت و در رأس این مذهب نهادینه شده اقتدار پاپ محدود به مسائل مذهبی نبود، بلکه تا حد نصب و عزل امپراتور هم نقش مهمی داشت و نقش کلیسای حاکم و امپراتوری در پیاده کردن سیاست های استعماری همیشه توجهی مذهبی داشت. امپراتوری مسیحی رم که بر بیشتر نقاط اروپا حاکم بود به مرور از نفوذش در بعضی مناطق کاسته شد و شروع انداختن یوغ امپراتوری مسیحی از مناطق شرقی این امپراتوری بود. از پنج کلیسایی که پایه های اصلی امپراتوری مسیحی بودند مانند کلیسای آنتیاک (سوریه)، کلیسای اسکندریه (مصر)، کلیسای اورشلیم (فلسطین)، کلیسای قسطنطنیه (آسیای صغیر) و کلیسای رم بودند. هر یک از این کلیساها ویژگی های منطقه ای - فرهنگی خود را داشت. در سال ۱۰۵۴ کلیسای ارتدو کس شرقی ادعای استقلال کرد و با نفوذ مسلمانان در منطقه، جنگ های صلیبی از اواخر قرن یازدهم (۱۰۷۱) تا اواخر قرن سیزدهم شروع شد و در اواسط قرن پانزدهم (۱۴۵۲) امپراتوری عثمانی که زیر بیرق اسلام خلیفه عمل می کرد، کلیساهای مناطق شرقی امپراتوری مسیحی را تحت کنترل در آورد، ولی رم به عنوان مرکز قدرت امپراتوری غربی باقی ماند. در اوایل قرن شانزدهم (۱۵۲۴) کشیشی در نظم آگوستینی در آلمان به نام مارتین لوتر و یک فرانسوی به نام جان کالون در سال ۱۵۴۳ در ژنو تلاش کردند تا از کلیسای رم جدا شوند و به گفته لوتر خلق آلمانی را از یوغ کلیسای کاتولیک رم نجات دهند. در سال ۱۵۳۶ کلیسای انگلستان توسط پادشاه وقت، هنری هشتم ابتدا در نامه ای با حمله به لوتر و ظاهراً در دفاع از کلیسای کاتولیک به دشمنی بین لوتر و کلیسای کاتولیک دامن زده و در آخرین مرحله این استراتژی، هنری هشتم کلیسای انگلستان را از رم جدا کرد. از تمام جنبش های ضد کلیسای

کاتولیک یا کلیسای امپراتوری رم غربی در ابتدا به نظر می آید که رهبران جنبش آلمان طبقه ای به غیر از منافع طبقه حاکم در نظر داشتند، ولی تاریخ این جنبش نشان می دهد که لوتر پیش از این که به عنوان یک وظیفه شرعی در دفاع از توده های محروم آلمان علیه اریستوکراسی پاپ و کلیسای کاتولیک رم بر خیزد، احساس ناسیونالیستی او همراه با تفسیر متفاوتی از انجیل و تکرار شعارهای ناسیونالیستی بویژه با ذکر سرازیر شدن سرمایه اقتصادی آلمان به رم به نفع منافع طبقاتی و وضع موجود در آلمان بود. در سال ۱۵۱۷ در نامه ای به اسقف آلبرشت علنا اعمال تتزل (Tetzel) نماینده پاپ در آلمان که مسئول گرفتن سهم پاپ بود را به گریه درنده ای تشبیه کرد. ناگفته نماند که ناسیونالیسم پروتستان های آلمانی دو وجه مشخص داشت، یکی ناسیونالیسم طبقه حاکم و دیگری ناسیونالیسم توده مردم و پایه هر دو، منافع اقتصادی بودند نه مسائل مذهبی. جزوه ها و سخنرانی های لوتر یکی بعد از دیگری بالحنی تند واقعیت امپریالیسم، کلیسای کاتولیک را برای مردم تشریح کرد. مردم عادی بسیار عصبانی در حمایت لوتر آمادگی خود را برای برانداختن یوغ امپریالیسم کلیسای رم اعلام کردند. لوتر در جزوه ای رم را «بزرگترین دزد» روی زمین خطاب کرد و با تکرار این که آلمان توسط این کلیسا فریب خورده و آنچه لازم است این است که مردم بدانند ما (آلمانی ها) «متولد شده ایم تا رهبر باشیم» تا بنده کلیسای رم؛ و باید «برتری خود را درک کنیم» و برای استقلال ملی و مذهبی تلاش کنیم. پیام لوتر مدام حاکی از حمایت مردم آلمان برای به دست گرفتن زمام امور خود بود. در همین دوران جنبش های دهقانی آلمان علیه وضع موجود و نه علیه کلیسا صورت گرفت. این جنبش ها هدفشان اعتراض به وضع بد اقتصادی و نابودی آن بود که توسط طبقات حاکم آلمان به وجود آمده بود. در سال های ۱۵۱۱ تا ۱۵۱۳ این جنبش ها بیشتر محلی بودند و در سال ۱۵۲۵ همه گیر و رهبران

پس از پیدایش امپراتوری مسیحی در اوایل قرن چهارم میلادی، مسیحیت به عنوان یک مذهب رسمی - دولتی با اتحاد استراتژیک کلیسا با ساختار سیاسی قادر به تسلط بر بیشتر نقاط دنیا و ملیت های مختلف شد

مذهبی مانند زوینگلی (Zwingli) و توماس مانتزر (Thomas Muntzer) که رهبری سه ارتش از دهقانان را به عهده گرفته بود آنها را تشویق به مبارزه کرد و در سال ۱۵۲۸ توسط امپراتوری شکست خوردند و تعداد زیادی به طور وحشیانه کشته شدند، اما لوتر در جزوه ای نه تنها از قیام دهقانان انتقاد کرد و آن را غیر خدایی دانست (در جزوه ای که عنوانش نشان می دهد دهقانان را «گله های دزد و جانی» خطاب کرد) از شاهزادگان محلی خواست تا برای نابودی جنبش ها قدم بردارند و خشونت شاهزادگان تا ظهور کالون ادامه داشت. کالون بویژه جنبش کالونیسیم برعکس لوتر و لوتران ها تلاش کردند تا با طرح تز اقتصادی جدیدی در قالب مفروضات مذهبی نگرش جدیدی را پی ریزی کنند، برعکس باور قرون وسطایی که زهد مذهبی بر زهد اقتصادی ارجحیت داشت. لوتر معتقد بود که همه اعمال اعم از مذهبی و غیر مذهبی با هم مساویند. کالونیسیم که بعد از فوت کالون رشد کرد، به باور ماکس وبر به یک ایدئولوژی طرفدار سرمایه داری و الگوی رفتاری برای کارگران تبدیل شد. پرسش این بود که از چه طریقی شخص مسیحی می تواند مشیت الهی را در دستگیری و رفتن به بهشت به نفع خود عوض کند؟ ترماکس وبر که پروتستانیسیم را یکی از دلایل (و نه تنها دلیل) رشد و توسعه سرمایه داری تلقی می کند در کتاب «اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری» (برای نخستین بار در سال ۱۹۰۴ چاپ شد و در سال ۱۹۳۰ ترجمه انگلیسی آن به چاپ رسید)، تلاش دارد تا رابطه بین اخلاق و ارزش های پروتستان و بویژه کالونیسیم و رشد و تکامل سرمایه داری مدرن را نشان دهد. برداشت وبر از پروتستانیسیم اواسط قرن شانزدهم این است که: «در این دوره تاریخی پول در آوردن و تأکید بر فعالیت اقتصادی با آنچه مذهب حاکم و کلیسای کاتولیک تکیه می کرد مطابق بود و طبقه تاجر و سرمایه دار در تعیین نرخ سود و کار و مزد محدود بودند که در نتیجه رشد اقتصادی بسیار محدودی را به وجود آورد. ۲- آنچه کالونیسیم انجام داد این بود که با تکیه بر خدایی بودن سودجویی، بیشترین محدودیت را از طبقه تولید کننده و تاجر و مالک و سرمایه دار که در قالب سنتی حاکم از آن رنج می بردند ازین برد. کالونیسیم با تکیه بر روانشناسی فرد و عجز کردن آن با تفسیر جدید از انجیل، علناً تکیه بر این که عنایت خداوند به طور رایگان برای بندگان وجود دارد و شخص با کار خوب و اخلاق خوب و حتی سربچی و عدم اطاعت نمی تواند در این پروسه تأثیری داشته باشد، چرا که همه چیز از

قبل تعیین شده است. ولی آنچه مهم است این است که فرد بدون اطمینان خاطر که شامل لطف و عنایت خداوند قرار گرفته، مجبور می شود تا با تلاش بیشتر به اطمینان خاطر برسد و سخت کوشی و تلاش اقتصادی و زهد و پرهیز و مصرف پرستی و زندگی مادی محض، کار زیاد، تلاش، صداقت، پس انداز، وقت شناسی، انضباط و پرهیز از تکیه بر زیبایی برون و اعمال غریزی و... برای رشد سرمایه داری و رفاه عمومی و رشد نرخ سود ضروری اند و تنها راه به وجود آوردن یک طبقه کارگر که از ویژگی های مطلوب در راه رشد سرمایه و سرمایه داری برخوردار است و از طریق درونی کردن این ویژگی ها و تعالیم مذهبی می توان آن را فراهم کرد و بنابراین گفته وبر، کالونیسیم این ویژگی ها را به وجود آورد.

تزویر بر واقعیت های عینی

مطالعات وبر در مورد ادیان مختلف (یهود، اسلام، مسیحیت و مذاهب شرقی) یک وجه مشترک دارند و آن مربوط به وجه عقلانیت به عنوان یک معیار کاربرد این ادیان است. وبر معتقد است که فرقه پروتستان و بویژه کالونیسیم بیشتر از همه عقلانی است و همه اعمال مذهبی بر مبنای این عقلانیت صورت می گیرد. در این راستا وبر تلاش داشت برای اثبات نظریه اش به تجزیه و تحلیل فرقه پروتستانیسیم پردازد و از طریق نشان دادن رابطه بین تفسیر (هرمنوتیک) و اعمال فرد و گروه بر او خود (نه در مخالفت با مارکسیسم بویژه مارکسیسم ارتدوکس) که روینا و شامل نهادهای اجتماعی است می توانند در تغییرات اجتماعی نقش مهمی داشته باشند. وبر و پیروانش معتقدند که تعالیم مذهبی می توانند تغییرات اجتماعی را به وجود آورند و عدم بررسی مسائل زیربنایی توسط وبر این برداشت را به وجود آورده که و بر به مسائل اصلی (زیربنایی) همان طور که مارکس توجه داشت توجه نکرده است. پس از پیدایش تزویر در سال های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵، واکنش هایی به این موضوع نشان داده شد و به مرور زمان تحقیقات زیادی چه در دفاع و چه در انتقاد از تزویر، علوم اجتماعی بویژه جامعه شناسی، اقتصاد و انسان شناسی، تئولوژی و... را تحت تأثیر قرار داد. جامعه شناسی توسعه (تئوری مدرنیته) بر مبنای تزویر و روتی روانشناسی بویژه روانشناسی در قالب تعالیم کالونیسیم و انسان شناسی رسمی در پیدایش سیاست های خارجی غرب بویژه امریکا نقش به سزایی داشتند. تزویر که دال بر خلاقیت پروتستان ها و رشد کشورهای پروتستان به خاطر لوتر و بویژه کالون است به غیر از بحث ها در

محافل مذهبی و فلسفی از نظر واقعیت های عینی در کشورهای پروتستان و غیر پروتستان (بویژه کاتولیک) هم مورد بررسی قرار گرفته و نتایج این تحقیقات دست کم از نظر نتایج تعلیمات پروتستانیسیم و رابطه آن با شرایط اقتصادی مشکلات اساسی برای تراو به وجود آورده است. تنها به خاطر آشنایی خواننده، به یاد آوری چند نکته در این مورد اکتفا می کنم: در سال ۱۹۲۶ در کتابی با عنوان «مذهب و ظهور سرمایه داری» مسائل کلی را مطرح می کند، فیسکاف در سال ۱۹۴۴ نشان می دهد که کالونیسیم زمانی در صحنه ظاهر شد که سیستم سرمایه داری قوی وجود داشت. بنیون (۱۹۵۲) معتقد است که هلند بازار مسیحیان بود و پیش از این که کالونیسیت ها وارد شوند اقتصاد پویا و در حال رشد داشت. ساموئلسون (۱۹۵۷) نشان می دهد که تزویر در بعضی جاها مانند بلژیک که یک کشور کاتولیک است از نظر رشد سرمایه داری تقریباً همزمان با رشد سرمایه داری در بعضی از کشورهای پروتستان صورت می گیرد، در حالی که بلژیک کاتولیک است و در کشورهایی مانند هلند شواهد نشان می دهد که سرمایه داری و رشد آن خیلی پیش از ورود کالونیسیت ها به آن کشور، یک واقعیت بود و در بعضی موارد فاصله زمانی بین ورود پروتستان ها به این منطقه یا کشور و رشد اقتصادی بسیار طولانی است. در مورد نروژ، جوناسن (۱۹۴۷) نشان می دهد که تا پیش از قرن نوزدهم که کاتولیک ها

بازگو کردن پروتستانیسیم
و نوع اسلامی آن
«پروتستانیسیم اسلامی»
توسط شریعتی، دعوت به
مطالعه روش های مختلف و
تجربیات دیگران است. آنچه
شریعتی در همه آثارش به
آن تکیه می کند شناخت
فرهنگ، مذهب و تاریخ خود
ماست و شیوه های نهفته در
پیام ها و تجارب رهبران صدر
اسلام برای رهایی است و
مطالعه این دعوت ها باید با در
نظر گرفتن موقعیت سیاسی،
اقتصادی و اجتماعی محیطی
که در آن این دعوت ها
ضروری است انجام می گیرد

کنترل را به دست داشتند نروژ رشد کمی داشت و پس از ورود کالونیسیت ها نشر و رشد کرد، ولی آنچه مهم است و نتیجه این تحقیقات نشان می دهد این است که در تشریح روابط علت و معلولی توجه و تمرکز روی یک علت است (و بویژه اگر آن علت از پیش تعیین شده است) و علل دیگر عمداً نادیده گرفته شوند، نتیجه قانع کننده و علمی به دست نخواهد آمد. مثلاً در مورد عدم و یا کمبود رشد توسعه اقتصادی در ایران اغلب صحبت از عللی است بدون رابطه با علل دیگر، و از نظر تئوریک، یا ساختار ذهنی که بتواند تحقیق را هدایت کند از فقر محض رنج می برند. مثلاً در رابطه با عقب افتادگی آفریقا، تزه های نژاد پرستانه و راسیستی و در مورد ژاپن تزه های برتری شعور و فهم ژاپنی (که ممکن است صحت داشته باشد) به عنوان یک دلیل عمده نمی تواند کاربرد علمی داشته باشد و رابطه اش با توسعه اقتصادی مورد بررسی قرار گیرد. اگر هم رابطه ای نشان داده شود، رابطه ای بین برتری نژادی و ژنتیکی را نمی توان به عنوان یک قانون تلقی کرد، از این رو روابط علت و معلولی در مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باید در دل یک ساختار تئوریک علمی و همراه با مسئولیت و جهت باشد. آنچه مستند است این است که تزه های نژادی در پیشبرد اهداف امپریالیستی از قرن نوزدهم تا حال بسیار مؤثر بوده اند، ولی برای رشد یک جامعه در جهت مخالف حرکت می کنند. آنچه امکان دارد این است که مدیریت بر تکنیک و روابط بین کارگر و کارفرما، شیوه غیررسمی، شیوه استفاده از منابع طبیعی و انسانی، آزادی محیط، از بین بردن تبعیضات قومی، جنسی، مذهبی و عقیدتی مطالعه شوند تا شاید با توجه به ویژگی های فرهنگی پیاده شوند. با آگاهی از این که یک شهر یا منطقه و یا یک کشور مذهب بخصوص دارد و بر آن مبنای استتاجی در مورد شهر و منطقه و کشور امکان پذیر است، ولی آیا این روش قابل اعتماد، قانع کننده و علمی است؟ بازگو کردن پروتستانیسیم و نوع اسلامی آن «پروتستانیسیم اسلامی» توسط شریعتی، دعوت به مطالعه روش های مختلف و تجربیات دیگران است. آنچه شریعتی در همه آثارش به آن تکیه می کند شناخت فرهنگ، مذهب و تاریخ خود ماست و شیوه های نهفته در پیام ها و تجارب رهبران صدر اسلام برای رهایی است و مطالعه این دعوت ها باید با در نظر گرفتن موقعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محیطی که در آن این دعوت حاضروری است انجام می گیرد.

۱۳۸۸ دی و بهمن